

دکتر «قربان ولیئی» از شاعران و منتقدان هم‌روزگار ما است که از رسانه دوری می‌کند. سلوک عرفانی او در شعر، از او شخصیتی ممتاز ساخته‌است. نثر شاعرانه «ولییی» ضلع سوم شخصیت ادبی‌اش را شکل می‌دهد. او اکنون عضو هیات علمی دانشگاه تهران است. او از شعر عرفانی، شعر انقلاب اسلامی و مسائل حوزه شعر امروز با «وطن امروز» سخن گفت. گفتنی‌های او دربارهٔ دوستانش مرحوم دکتر «قیصر امین‌پور» و زنده‌یاد دکتر «سیدحسن حسینی» شنیدنی‌است.

■ **آقای دکتر ولیئی!** با توجه به شناختی که نسبت به حضرت تعالی دارم، خیلی دوست دارم که با نثری ادبی از شما از کتاب «درخت در خودش راه می‌رود» شروع کنیم؛ «اگر باران نبود درخت نبود. اگر درخت نبود، پرندۀ نبود. اگر پرندۀ نبود، آسمان تنها بود. اگر باران نبود، روزها با چه امیدی می‌گذشتند. اگر دریا نبود، رودها با چه امیدی می‌گذشتند. اگر کوه‌ها نبودند، زمین چگونه آرام می‌گرفت. اگر ستاره‌ها نبودند، اگر اشاره‌ها نبودند، اگر بادها نمی‌وزیدند؛ اگر علی(ع) نبود، باران نبود. درخت نبود. پرندۀ نبود. آسمان تنها بود. اگر علی(ع) نبود، بهار نبود. کوه نبود. ستاره نبود. اشاره نبود. اگر علی(ع) نبود، پس چه بود؟ اگر علی نبود، زمین چرا باید باشد؟ اگر علی نبود، آدم چرا باید آفریده می‌شد؟ علی هست که هستی می‌تواند باشد.» نخستین بخش کتاب «درخت در خودش راه می‌رود» را با این مطالب شروع می‌کنید؛ با همین فضا جلو برویم.

یعنی چه جلو برویم؟!

■ از همین فضا بگویید، از علی(ع) بگویید. از فضای علی‌وار بگویید

از مشکل‌ترین جاها شروع کردی. خود حضرت امیر یک عبارتی دارد، می‌گوید: کار را از آسنان‌ترین جا شروع کنید. من شعر برای حضرت امیر زیاد دارم؛ منظومه‌ای هم به اسم «زمزمه ذات» است. زمزمه ذات مثنوی بلندی است که به ایشان تقدیم شده است. در واقع یک سه‌گانه است. ضربان ذات، برای امام حسین(ع) است. زمزمه ذات برای حضرت امیر است و ظهور ذات هم که باز در کتاب «لحظه جهان» هست، برای حضرت زادگاهم باشد؛ یک تعبیری آقای میرشاکاب دارد درباره شعرهای بنده که زیباتم، می‌گوید: «اوکاش ضمیر ناخودآگاه بنده است به عشق‌ورزی مستمر و بساده مردم صحنه نسبت به حضرت امیر». حالا این یک قصه است. یک قصه دیگر هم این است که حقیقتاً کسی که دغدغه‌های جهان‌شناختی، هستی‌شناختی و خودشناسی و معرفت نفس داشته باشد، امکان ندارد جذب حضرت امیر نشود، چون به تعبیر– تعبیری که اهل آن داشتند– در واقع مرکز جرم است. مرکز معرفت است و بیشترینی سخنانی که در فرهنگ اسلامی درباره آنچه ما به آن عرفان و معرفت می‌گوییم، گفته شده، از ایشان صادر شده است و طبیعی است آدم جوینده‌ای مثل من که دغدغه اصلی‌اش چیستی هستی و کیستی من بوده است، جذب حضرت امیر شود. این خیلی طبیعی است.

یک بیتی حاج مرشد جلویی دارد، می‌گوید: «آمدند دنیا برای دین‌روی علی ورنه با این مردم نادان چه کاری داشتیم؟» حقیقتاً همین‌طور است. الان کتاب‌هایم هم اینجا نیست اشاره‌ای بکنم ولی یک بیت بود که برای میلاد حضرت علی در رسانه‌ها و کانال‌ها می‌گشت. آنجا گفته بودم: «پرشن مهیب بود خدایا بگوینه‌ای؟ کیمه دهان گشود و جواب آفرید شد»

دیگر بیش از این چه می‌توانم بگویم؟

■ **کمی از اطلاعات شناسنامه‌ای تان بگویید؛ کجا متولد شدید؟** همان‌طور که گفتیم «صحنه»، ۶۰ کیلومتری کرمانشاه است، بین کنگاور و کرمانشاه است. یعنی کنگاور، صحنه، بیستون، کرمانشاه این ترتیب جغرافیایی است که آنجا وجود دارد. صحنه شهر خیلی کوچکی است ولی واقعاً به یک

تعبیری، شهر عشق‌ورز به حضرت امیر است؛ شهر موسیقی عرفانی، شهر تنبور و خلاصاً قسمی دارد. یک طبیعت بی‌نظیر مسحورکننده رودخانه‌ای که کودکی و نوجوان‌ام در آنجا گذشت. در بند که من خلوت‌ها در آنجا داشتم. شاید حقیقت آن، به یک تعبیر اتمسفر آنجا تأثیر قاطع روی شخصیت‌م داشت که یک آدم علمی بودم. من دیلم تجربی دارم، همیشه شاگرد اول بودم؛ بسجادمشین باوقار بودم.

■ **بعدا «باز بچه کودکان کوی بودم».**

بله! واقعاً می‌گویم. یعنی دغدغه من در دبیرستان کشف فرمول‌های جدید بود. ریاضی درس می‌دادم. همین کتابی را که می‌خواندم، در یک جای دیگر درس می‌دادم؛ ریاضی و فیزیک؛ اصلاً عشقم فیزیک بود. ریاضی بود. در دبیرستان فیزیک کوانتوم و فیزیک نسبیت انیشتین، اصلاً من با اینها سرور کار داشتم. ■ **عجباً! یعنی در دبیرستان اصلاً ادبیات نمی‌خواندید؟** مطالقا از کسانیه هسته که دیر شاعر شدم و اتفاقاً می‌گویم دغدغه‌های جهان‌شناختی داشتم. فلسفه می‌خواندم، فلسفه چپ را در راهنمایی از روی منابع اصلی آن خواندم. یعنی مارکس و انگلس و اصول مقدماتی ژرژ بولینتز را اول راهنمایی خواندم.

■ **کسی شما را تشویق می‌کرد یا هل می‌داد به این سمت؟**
نه!

■ **دل‌هل می‌داد؟**

نه! پرسش بوده واقعاً به تعبیری خدا این لطف را کرده بود، با پرسش «هن کیستم» مواجه شده بودم. در حیرت بودم. دست خود را می‌دیدم، می‌آرزیدم. این کیست، این چیست. من برای شما چه بگویم؟! من واقعاً می‌گویم، یعنی حقیقتاً هنوز هم می‌گویم، می‌گویم؛ خوشا کسی که در «بحر من کیستم» افتاد. این حال به من دست داده بود و این مرا جذب می‌کرد؛ ما کجا هستیم. یعنی حقیقتاً به هر چیزی نگاه می‌کردم، متحیر می‌شدم و وقتی مردم را می‌دیدم که دارند زندگی خود را می‌کنند، کسی این پرسش‌ها را نمی‌کند، می‌گفتم: قربان ولیئی لایذ دیوانه شدی! این چه حسی است که دست خود را می‌بینی، شگفت‌زده می‌شوی. در آینه نگاه می‌کنی، می‌گویی این چه کسی است. تا اینکه– خدا آقای حسن‌زاده آملی را حفظ کند– همان سال‌ها بود در کتابخانه رفته بودم، دنبال همین دغدغه‌ها بودم، کتاب «معرفت نفس» ایشان را باز کردم، نخستین‌بار هم دیدم. درست باز کردم، لطف خدا آن خط جلوی چشمم آمد که در شگفت‌م



گفت‌وگوی «وطن امروز» با دکتر قربان ولیئی، شاعر و استاد دانشگاه درباره شعر معاصر و سبک شعر انقلاب

شعر، پدر زمان خویش است

■ حسین قرائی ■

دارد. یعنی من انتظار داشتم اسم ایشان را هم ببرید. ایشان این فضاها را زیاد دارد و در عین حال دید شعر ما روی ۴۰ سال بعد از انقلاب است. اصلاً شعر پارسی، عرفانی است یعنی اگر رویکرد دیگران این نیست، باید از آن تعجب کرد نه اینکه قربان ولیئی آمده و شعر عرفانی گفته است. به یک معنی دارایی شعری ما عرفان است. شما قلعه‌ها را در نظر بگیرید؛ حافظ، مولوی، سعدی، نظامی، عطار، سنائی و… شعر حماسی را از این قصه خارج نکنیم. ■ **می‌توانیم بگوییم شعر هر چه معاصر تر شده است، از عرفان فاصله گرفته‌است؟**

دقیقاً من یک نکته‌ای را می‌خواهم در واقع فاش خدمت شما بگویم. نیما شخصاً سمیاتی با حزب توده داشت و شعر نو، شعری که نیما ایجاد کرد جدا از مسائل تئوریک شعری که مربوط به محض شعریت و شعریت محض است، اساساً یک شعر سیاسی بود. یعنی من این ادعا را دارم که اصلاً بدنه این شعر سمبولیسیم اجتماعی بود. به خاطر همین است که کانون نویسندگان از نما طرفداری می‌کرد. احسان طبری و دیگران و دیگران پر و بال می‌دادند. مرحوم «احمد عزیزی» تعبیری داشت که خیلی زیبا بود، می‌گفت: «نیما شعر پارسی را نیمه کرد». یک چنین اتفاقی واقعاً افتاد.

■ **وقتی می‌بینیم نیما شعری دارد به نام افسانه و تقریباً یک شعر عاشقانه است؛ «قله کوه شد یک سر ابلق/ مرد چویان درآمد ز دمه/ خنده زد شادمان و موفق/ که دگر وقت سبزه‌چرانی است» والی آخر؛ کجای این شعر سیاسی است؟**
نه! اتفاق در همان شعر می‌گوید: «من بر آن عاشقم که روندۀ است» یعنی می‌خواهم بگویم بوطیقای معنایی شعر که‌ن را کاملاً زیر سؤال می‌برد. یعنی عشق معنوی را و عشق عرفانی را دارد زیر سؤال می‌برد. این چطور سیاسی نیست؟!

■ **به دکتر قربان ولیئی برگردیم. بعد از اینکه در کلاس‌های حوزه هنری شرکت می‌کنید، در کلاس‌های علی معلم دامغانی و امثالهم حاضر می‌شوید. بعد چه اتفاقی در زندگی قربان ولیئی می‌افتد؟**
عشق او نسبت به عرفان و هستی و مفاهیمی از این دست شعله‌ور تر می‌شود یا نه! اوضاع به گونه دیگری رقم می‌خورد؟ حقیقت این است که شما شعرهای همان سال‌های مرا هم ببینید، می‌بینید خیلی در حوزه شعر اجتماعی و سیاسی و این قصه‌ها نیست. حتی شعرهایی هم هست در همان مجموعه اول که انتشارات نیستان منتشر کرده‌است که ظاهراً رویکرد سیاسی– اجتماعی دارم.

■ **اسم مجموعه شعر اول تان چه بود؟**

مجموعه اول که اسم نداشت.

■ **گزیده‌ها را می‌گویید؟**

بله! نیستان منتشر می‌کرد، اسم نداشت. می‌نوشت: گزیده ادبیات معاصر. فکر می‌کنم شماره ۸۲. مثلاً فرض کنید «بیا به فطرت توفان، به نور برگردیم» حداکثر شعر سیاسی– اجتماعی من این بود. «بیا به فطرت توفان به نور برگردیم، به طور برگردیم» اما بعدها اتفاقی که افتاد در واقع اولاً درونی شدن، یعنی عمیق‌تر شدن و بیشتر رسوخ کردن آن جست‌وجوهای معرفتی بود و دیگر…

■ **و دیگر رفتن به دانشگاه و جدی گرفتن درس؟**

نه! هیچ وقت دانشگاه را جدی نگرفتم، همین‌طور سوت‌زنان دانشگاه رفتم. حالا این افتخار است یا عیب، نمی‌دانم؛ همیشه

چیزی را که دوست داشتم مطالعه کردم. امتحان خود را رفتم. آدم، قبول شدم. اینکه بنشینم برای دکترا بخوانم یا برای فوق لیسانس بخوانم واقعا اینطور نبوده است. به طور طبیعی چیزهایی را که دوست داشتم خواندم و چیزهایی را که دوست داشتم هیچ وقت نخواندم، به بعضی چیزها علاقه نداشتم. مثلاً دستور زبان یا مثلاً بعضی مطالبی که در ادبیات است، هیچ‌وقت نخواندم حتی برای کنکور طبیعتاً در این وادی هم رفتم امتحان دادم، از قضا اطلاع‌م به این سؤال‌ها می‌خورد. بعدها هم همین‌طور بود. من هیچ وقت به طبع خود زور نگفتم. او را مجبور به کاری نکردم. هنوز هم اعتقاد دارم بچه‌هایی که ذوق هنری دارند– سسر سوزن ذوقی به قول سهراب– این را خیلی محترم بشمارند و قدر بدانند و این را جزو رزق الهی بدانند و به خاطر چیزهای دنیوی و این طرف و آن طرف چیزی را بر طبع خود تحمیل نکنند.

■ **درس چه شد؟ چگونه دکتری ادبیات گرفتید؟ دوباره لیسانس را اخذ کردید یا فوق‌لیسانس خواندید؟**

من سال‌سال ۲۲ بعد از دانشگاه، خدمت خود را انجام دادم، پاره دوم خدمت خود را، چون یک پاره را قبل از دانشگاه در چلبهار انجام داده بودم. بعد پاره دوم را که انجام دادم ۷۲ تا ۷۵ را کارهای ویراستاری کردم. در مؤسسه انتشاراتی کتاب همراه ۱۴ سال ویراستار بودم.

■ **چه کسانی شما را همراهی می‌کردند؟**

خودم شخصاً آنجا کارها را پیش می‌بردم. یک مؤسسه‌ای بود. کتاب‌های پارکی که به اسم «کتاب همراه» منتشر می‌شد. در واقع آنجا همه فعالیت‌ها، من جمله سفارش اثر، ویراستاری اثر، ویراستار می‌انم، همه را یک‌کنه انجام می‌دادم.

■ **گزیده مثنوی، گزیده شاهنامه فردوسی**

و …

بله! ۸–۷ تا آن گزیده‌ها کار خودم است. کار ویراستاری می‌کردم. یعنی به دلایل اداری مشکلاتی بود، نمی‌توانستم شرکت بکنم. تا اینکه سال ۷۵ کنکور شرکت کردم و لیسانس ادبیات دانشگاه پیام‌نور قم قبول شدم و ۷۵ رفتم. خوبی آن این بود که چون متأهل شده بودم، آن مطالب را خودم خوانده بودم. ■ **در پیام‌نور لیسانس گرفتید؟**

بله! پیام‌نور رفتم که دیگر در کلاس حضور پیدا نکنم. کلاً در دوران پیام‌نور ۲ ساعت کلاس رفتم. لیسانس را گرفتم. بلافاصله سال ۸۰ که لیسانس گرفتم، جزو نفرات اول کنکور فوق لیسانس شدم. به اصطلاح امروزی‌ها جزو دانشجویان المپیاد ادبی شدم.

■ **بدون کنکور فوق لیسانس را خواندید؟**

نه! کنکور را دادم. در واقع جزو نفرات اول بودم. دو‌هزار یا سیزدهم، الان نمی‌دانم چندمین نفر بودم که المپیاد ادبی مشهد شد. بعد از توفان، به نور برگردیم» حداکثر شعر سیاسی– اجتماعی من این بود. «بیا به فطرت توفان به نور برگردیم، به طور برگردیم» اما بعدها اتفاقی که افتاد در واقع اولاً درونی شدن، یعنی عمیق‌تر شدن و بیشتر رسوخ کردن آن جست‌وجوهای معرفتی بود و دیگر…

■ **یعنی مقطع فوق لیسانس را در دانشگاه تهران گذراندید؟**

بله! ■ **یعنی مقطع فوق لیسانس را در دانشگاه تهران گذراندید؟**

بله!

■ **چه سالی؟**

۸۰ تا ۸۲. رساله من هم بررسی «غزل انقلاب» بود که مرحوم دکتر «قیصر امین‌پور» مشاور بودند و دکتر «متوجه‌چهر اکبری» راهنمای رساله بودند. به هر تقدیر سال ۸۲ دفاع کردم.

■ **در حقیقت با قیصر رفیق شده بودید.**

بله! در دانشگاه که فوق لیسانس خواندم، دیگر بچه‌ی همدیگر را می‌شناختم. اتفاقاً جالب است، شاید بدانید بد نباشد؛ آخرین روز حیات قیصر من یا او بودم.

■ **و یادداشتی که در فضاهای مجازی است، آن موقع در نشریه «راه» چاپ شد، در «همشهری» هم به اسم ۲ ساعت و ربع**

از آخرین روز قیصر چاپ شد. در واقع آخرین کسی که از شعرا با قیصر بود من بودم و گزارش مفصل آن در این هست. فکر می‌کنم بشود در اینترنت پیدا کرد. بله! آنجا این ماجراها مفصل هست.

■ **به نظر شما قیصر امین‌پور و سیدحسن حسینی چه اتفاقی را در شعر امروز رقم زدند؟**

آرام آرام دیگر پنجره را باز کن سیگار بکشم.

■ **شما بشدید و راحت باشید. نیازی به باز کردن پنجره نیست.**

چون روی جنس حرف‌های من اثر می‌گذارد، حیف است. [گوشی همراه من زنگ می‌خورد و صدای آوینی پخش می‌شود.] این صدای چه کسی بود؟

■ **شهید آوینی.**

می‌دانیدم یکی از نکاتی که در دانشگاه به من می‌گفتند چیست؟ می‌گفتند: صدای تو خیلی شبیه آوینی است. آن موقعی که زنده بود.

■ **بفرمایید شما سیگار خود را روشن کنید.**

ببخشید آقای قرائی! سوالات شما یک مقدار کلی است. چه اتفاقی افتاد؟

■ **خب! شما رد بشوید. قرار نیست هر سؤالی که بنده عرض می‌کنم شما پاسخ بگویید. [خنده]**

مثلاً شما می‌توانید بپرسید قیصر امین‌پور در چه بخشی از شعر انقلاب اثر گذاشت؟

■ **خب! جواب همین سوال را بفرمایید. چون می‌خواستم ویژه به اثر گذاری این دو شخصیت بپردازم و از کلیات به مسائل جزئی برسیم؛ اینگونه عرض کردم ولی هر چه آن خسرو کند شیرین بود؛ بفرمایید.**

ما یک اتفاقی که معمولاً در مجامع روشنفکری؛ برای اینکه با انتلکتوئلی که رایج است اشتباه گرفته نشود، به قولی باید روشن‌بینی بگویم، معمولاً زمان خیلی کمی را برای تصمیم‌گیری لحاظ می‌کنیم. یعنی چه؟ یعنی فرض کنید ۴۰ سال. ۴۰ سال که زمان دآوری درباره یک فرد نیست. ما ممکن است ۲۰۰ سال دیگر متولد بشویم، ببینیم اصلاً اسم‌های دیگری هست. متوجه عرض من هستید؟ یعنی باید زمان بگذرد. فرض کنید یک دوره‌ای بود شما داشتید دهه ۲۰ و ۴۰. پرویز اسلام‌پور الان کجاست؟ جعفر کوش‌آبادی کجاست؟ اصلاً اسمی از اینها می‌شنویم؟ اینها شاعرانی بودند که زمان خودشان خیلی مطرح بودند ولی می‌بینیم یک اسم‌هایی آن موقع اصلاً مطرح نبود، الان هست. یعنی دامنه زمانی قضایوت درباره شعر و ادبیات بیش از یک دهه و ۲ دهه و ۳ دهه و اینهاست. دقت می‌فرمایید؟ این یک نکته است. به اعتقاد من منتقد کسی است که بتواند پیش‌بینی زمانی داشته باشد. چنانکه «ملک‌الشعرای بهار» در همان اول، «شهریار» را پیش‌بینی کرد. «هرون اعصابی» را پیش‌بینی کرد در حالی که همه متحرک پروین بودند.

حالا درباره قیصر و سیدحسن حسینی اگر فارغ از هیجانات بخواهیم تصمیم بگیریم، قصه فرق می‌کند.

■ **پس شما از هیجان بیرون بیایید. [خنده]**

نمی‌توانم

■ **چرانی‌تو توتابند؟**

دوستم بوده است. الان در غبار این هیجانات هستم. یک مقدار سخت است. حتی اگر کسی بخواهد حرف بزند، شاید پذیرفتنی نباشد، چون تجلی این دو نفر در غزل بوده است.

■ **در قالب نور باعی چه؟**

نه! در واقع شخصیت ادبی این دو نفر در غزل است. البته بیشتر قیصر در غزل و جناب سیدحسن حسینی می‌شود گفت در شعر نو.

■ **یعنی شما «تنفس صبح» قیصر را نمی‌بینید؟ «در کوچه آفتاب» قیصر را نمی‌بینید؟**

در کوچه آفتاب، رباعی است. من می‌گویم تجلی اصلی قیصر– به اعتقاد من– در غزل‌های او است. قیصر در غزل‌های خود هم مطرح شد، هم قابل دآوری است. یعنی شخصیت اصلی او، شخصیت غزلی است. حتی می‌خواهم بگویم به لحاظ فرمیک، مثنوی او هم غزل است. شعر نیمایی او هم غزل است. Lytic است. فی‌الجمله شیوه کار او تفزلی است. از آن طرف جنس کارهای سیدحسن حسینی حتی اگر غزل هم باشد، حتماً سه است، Epic شعر نو او هم Epic است. حتماً یک تعبیری مرحوم احمد عزیزی داشت، جالب بود می‌گفت: قیصر جمال و سیدحسن حسینی جلال شعر انقلاب است. یک مصاحبه‌ای آن موقع‌ها در کیهان داشت، نمی‌دانم آن مصاحبه را دیدید یا نه؟ اینها ادامه غزل نو هستند. یعنی قبل از انقلاب بزرگانی، بل‌هایی در این قصه بودند؛ مثلاً منوچهر نیستانی. اینها ذیل جنبش غزل نو طرح می‌شوند، تمام شد. آن وقت بعد از انقلاب چه اتفاقی می‌افتد؟ عقبه ما قطع است. یعنی دیگر کسی در آن سال‌ها خبر از منوچهر نیستانی ندارد. منزوی مطرح نیست. بنابراین آنچه سبک برآمدن شاعران انقلاب، شاعران کلاسیک‌سرا می‌شود– به یک تعبیر– فقدان و غیبت آنهاست. نهایت اتفاقی که در شعرای بعد از انقلاب، بویژه در کلاسیک‌ها می‌افتد، این است که محتوای اسلامی و سیاسی بر غزل سوار می‌شود. یعنی از نظر فرمیک اصلاً اتفاق جدیدی نیفتاده است. غزل نو به اقتدار پیش از انقلاب وجود داشته است، خیلی قوی‌تر گفته می‌شده است؛ خود این بزرگان از جمله قیصر و سیدحسن حسینی آنها را می‌خواندند، مطالعه می‌کردند. حتی شخصی مثل عباس صادقی [پدرام] که غزل‌خون را درمی‌آورد. کسی بخواهد دآوری منطقی بکند و جایگاه شاعران پس از انقلاب را مشخص بکند، باید از این عقبه غفلت نکند. یعنی اینطور نیست که شما بگویید قبل از ۵۷ صفر، هیچ چیزی نیست.

■ **پس شعر انقلاب در ادامه شعر باشکوه و با طراوت شعر پارسی است؟**

آفرین!

■ **می‌توانیم بگوییم سبک شعر انقلاب داریم؟ چون من یک روز دیدم شما در اردوی آفتاب‌گردان‌ها یک سفرثانی مسپوسی در این حوزه داشتید.**

نه! آن در ایلام بوده است. در ایلام درباره ۱۴ ویژگی سبکی شعر انقلاب صحبت کردم. ■ **به هر حال راجع به ۱۴ ویژگی سبکی صحبت فرموده بودید. عجب!**

■ **می‌توانیم بگوییم سبک شعر انقلاب داریم؟**

دقیقاً همین‌طور است.

■ **ادامه در صفحه ۵**

